روان‌شناسی انتقادی

نگاهی به روان‌رشته‌ها و روان‌حرفه‌ها

فهرست مطالب

پیشگفتار مترجمان..... ۱۱
حمیدرضا غریبی ، محمدعلی امینی‌تهرانی

مقدمه ویراستار انگلیسی بر ترجمهٔ فارسی..... ۱۷
یان پارکر

فصل افزوده: روان‌شناسی انتقادی، آنچه هست و آنچه نیست..... ۲۳
یان پارکر

مقدمه: اصول و مواضع..... ۴۱
یان پارکر

بخش اول: روان‌شناسی مرسوم..... ۵۵

۱. روش‌های کمّی، ابزارها و غایت‌های علم..... ۵۷
لیزا کاسگرُو، امیلی ایی. ویلر، و النا کاسترینا

۲. روان‌شناسی شناختی، از انسان بورژوا تا تضاد طبقاتی..... ۷۱
مایکل آرفکِن

۳. رفتارگرایی، رفتارگرایی رادیکال و وارسی انتقادی آن..... ۸۶
ماریا آر. رویز

۴. هیجان، فراتر از روان‌شناسی مرسوم..... ۱۰۱
پل استنر

۵. روان‌شناسی‌های زیست‌شناختی و تکاملی، محدودیت‌های روان‌شناسی انتقادی..... ۱۱۶
جان کرامبی

۶. شخصیت؛ تکنولوژی، کالا، و آسیب‌شناسی..... ۱۳۱
چینا میلز

۷. روان‌شناسی رشد، چرخش به‌سوی واسازی..... ۱۴۶
اریکا برمن

۸. روان‌شناسی اجتماعی، شرحی بر پژوهش در حوزهٔ سازمانی..... ۱۶۰
پریسا دشتی‌پور

۹. روان‌شناسی نابهنجاری، روان‌شناسی اختلالات ۱۷۳
سوزانا سایدمن و خورخلیو دی یوریو

۱۰. روان‌شناسی قانونی، نگاهی بالینی و انتقادی ۱۸۶
سم وارنر

بخش دوم: تلاش‌های رادیکال برای به‌پرسش‌کشیدن روان‌شناسی مرسوم ۱۹۹

۱۱. روش‌های کیفی: کاربست‌ها و دورنمای انتقادی در حوزه‌های متنوع ۲۰۱
بِرِندان گاف

۱۲. روان‌شناسی نظری: رئوس اصلی با نگاهی انتقادی- فلسفی ۲۱۷
توماس تئو

۱۳. روان‌شناسی انسان‌گرا: یک پادفرهنگ انتقادی ۲۳۳
کیت تودور

۱۴. روان‌شناسی سیاسی: رویکردهای انتقادی نسبت به قدرت ۲۴۹
ماریتزا مونترو

۱۵. روان‌شناسی اجتماع‌نگر: سوبژکتیویته، قدرت، جمع‌مداری ۲۶۲
دیوید فرایر و ریچل فاکس

۱۶. روان‌شناسی سازمانی و مسائل اجتماعی: مکانِ مکان ۲۷۸
مری جین پاریس اسپینک و پیتر کوین اسپینک

۱۷. روان‌شناسی مشاوره: دستاوردها، امکان‌ها، و محدودیت‌های انتقادی ۲۹۲
ریچارد هاوس و کالین فلتهام

۱۸. روان‌شناسی سلامت: به‌سوی روان‌شناسی‌های انتقادی به‌منظور بهزیستی و عدالت اجتماعی ۳۰۵
یاسوهیرو ایگاراشی

۱۹. روان‌شناسی زنان: پرسش‌هایی از سیاست و کاربست ۳۱۹
رز کپدویلا و لیزا لازارد

بخش سوم: الحاقات روان‌رشته‌ها ۳۳۳

۲۰. پزشکان مجانین و بیگانگی: روان‌پزشکی انتقادی در جستجوی خویش ۳۳۵
یانیس هاکن

۲۱. روان‌درمانگران: عاملان تغییر یا حافظان وضع موجود؟ ۳۵۰
اوله یاکوب مَدسن

۲۲. علوم تربیتی و روان‌شناسی: سرانجام، تغییر؟ ۳۶۳
تام بیلینگتون و تونی ویلیامز

۲۳. مددکاری اجتماعی: سرکوب و مقاومت ۳۷۶
سوریا نایاک

۲۴. خودیاری و روان‌شناسی عامه‌پسند ۳۹۱
جان دِ ووس

واژه‌نامهٔ انگلیسی به فارسی ۴۰۷
واژه‌نامهٔ فارسی به انگلیسی ۴۱۱

پیشگفتار مترجمان

ما به تغییری بزرگ دچار شده‌ایم، بی‌آنکه بدانیم. اگر دهۀ ۶۰ به خانۀ یک ایرانی سری می‌زدید، در کنار قرآن و دیوان حافظ، احتمالاً یکی از کتاب‌های شریعتی یا مطهری را می‌یافتید. امروز اگرچه هنوز قرآن و دیوان حافظ در همۀ خانه‌ها یافت می‌شود، به‌ندرت کسی شریعتی یا مطهری می‌خواند. درعوض، در هر خانه‌ای، احتمالاً یک کتاب روان‌شناسی دربارۀ نحوۀ برقراری ارتباط مؤثر یا افزایش اعتماد به نفس در ۱۰ روز، یا چیزی در این باب پیدا می‌کنید.

چه شد که ستارۀ اقبال روان‌شناسی این‌چنین درخشان شد؟ قبلاً برای پیدا کردنِ کتاب‌های روان‌شناسی باید حسابی قفسه‌های کتاب‌فروشی‌ها را می‌جستید. از اواسط دهۀ ۷۰ بود که قفسه‌هایی مختص این موضوعات در کتاب‌فروشی‌ها درست شد، و این محصولات فرهنگی در بازار کتاب جایی به خود اختصاص دادند. رفته رفته این قفسه‌ها بزرگ و بزرگ‌تر شدند و از انتهای کتاب‌فروشی‌ها به مقابل دربِ ورودی نقل مکان کردند. آرام آرام این کتاب‌ها به نورچشم بازار کتاب بدل شدند، چنان‌که امروز کتاب‌فروشی‌های مخصوص چنین کتاب‌هایی برای رتق و فتق خرید و فروش کتب روان‌شناختی به چند فروشنده نیاز دارند. همخوان با این وضعیت در بازار کتاب، هر صفحه‌ای از هر سایتی را باز می‌کنید اسمی از روان‌شناسی می‌بینید. در دانشگاه هم هر روز بر تعداد گروه‌ها و دانشکده‌های روان‌شناسی افزوده شده، و ظرفیت مقاطع تحصیلی آن‌قدر زیاد است که پشت در پشتِ هم پایان‌نامه تولید شده و مدارک متعدد روان‌شناسی توزیع می‌شود. خلاصه آنکه این روزها کاروبار روان‌شناسی سکه است. اگر دستی بر آتش آموزش‌های روان‌شناختی داشته باشید، کافی است در فضای مجازی یک صفحه یا کانال باز کرده و مطالب‌تان را منتشر کنید. حتماً یک عده را دور خودتان خواهید دید که از زندگی و تجربه‌هایشان با زبانی روان‌شناختی سخن می‌گویند.

روان‌شناسی چنان دامن گسترانده که هرکس از هر جایگاهِ سخنی، خودش را ناگزیر می‌بیند حرف‌هایش را به این زبان بیاراید. اگر می‌خواهید فلسفه یاد بدهید، اگر می‌خواهید دربارۀ معماری سخن بگویید، اگر می‌خواهید ارزش مدرسه را گوشزد کنید، اگر می‌خواهید از شعر شاعران و نقاشی نقاشان شرحی بدهید، اگر می‌خواهید دربارۀ دیابت و سیگار کشیدن حرف بزنید، حتی اگر می‌خواهید آدمیان را تشویق کنید نماز بخوانند؛ به شما حکم می‌شود به‌گونه‌ای سخن بگویید که ربط اینها با سلامت روان مشخص شود، گویی همین‌که اینها را به سلامت روان وصل کنید، حجّت تمام است و

همه‌چیز روی ریل خودش می‌افتد؛ روان‌شناسی اینجا، روان‌شناسی آنجا، روان‌شناسی همه‌جا. روانشناسان انتقادی چنین وضعیتی را *روان‌شناسی‌زدگی* می‌نامند؛ یعنی تبدیل کردن هر چیزی به امری روان‌شناختی، یعنی بیان هرچیزی به زبانی روان‌شناختی، و یعنی فهمِ هر چیزی از فیلتر مفاهیم روان‌شناختی.

اما روان‌شناسی دقیقاً چیست؟ وقتی می‌گوییم سلامت روان، ددقیقاً به چه نظر داریم؟ ما اقوام ایرانی را، که دیرزمانی در این جغرافیا در کنار هم زیسته‌ایم، چه شده است که فکر کرده‌ایم به کارگاه آموزشِ ارتباط مؤثر نیاز داریم؟ ما را چه شده که فکر کرده‌ایم برای تربیت فرزندان‌مان نیازمند کارگاه مهارت‌های فرزندپروری هستیم؟ وقتی می‌گوییم فرزندپروری یا ارتباط مؤثر، دقیقاً از چه حرف می‌زنیم؟ وقتی می‌گوییم عزت‌نفس‌مان کم است، چه تصوری را دربارهٔ خودمان برجسته می‌کنیم؟ اساساً ما را چه شده که این‌چنین حریصانه مطالب روان‌شناسی را پیگیری می‌کنیم؟ اگر *روان‌شناسی‌زدگی* تا این حد جدید است، و اگر کتاب‌های روان‌شناسی بیش از سه دهه نیست که جای شریعتی، مطهری، روشنفکری دینی و توضیح‌المسائل‌ها را در خانه و کتابخانه‌های ما گرفته‌اند، خود این پدیده، یعنی روان‌شناسی، چگونه بر ما مستولی شده است؟ در اتاق روان‌درمانی چه می‌گذرد؟ روان‌پزشکی و روان‌شناسی با ما چه کرده که قانع شده‌ایم رنج‌های زندگیمان را با روان‌پزشک، مشاور و روان‌شناس بازبگوییم؟ چنان نباشد که روان‌شناسی، ما را به‌عنوان *بیمار روانی* تعریف کند و بعد خودش را درمانگرِ ما جا بزند، و از این رهگذر در مقامی داناتر، و بدین‌مناسبت فرادست‌تر، از ما بنشیند. مبادا ما با یک دور باطل روبه‌رو باشیم: همان کس که «آدم‌بودگی» ما را مطابق استانداردها و معیارهای ادعایی خود تعریف می‌کند، بر ما برچسب آدم نبودن، نرمال نبودن، بهنجار نبودن، و سالم نبودن می‌زند، و بعد هم در ازای اخذ پول به ما کمک می‌کند تا دوباره همان آدم‌بودگی را بازبیابیم.

روان‌شناسی انتقادی کارش را با چنین سؤالات سهمگینی آغاز می‌کند، چنان سهمگین که گویی بنا دارد کل روان‌شناسی را از ریشه برکَنَد. چنان سهمگین که به تمامیِ پیش‌فرض‌های روان‌شناسی رشد می‌تازد، و روان‌سنجی و مفهوم هوش را ارمغان دوران استعمار می‌داند. برای فهمیدن اینکه این انتقادات تا چه اندازه بنیان‌افکن است، کافی است توجه کنید که از منظر روان‌شناسی انتقادی، روان‌شناسان برای اینکه به دانش خود وجه‌ای علمی (شبیه به علوم پایه) بدهند به سراغ ریاضیات و زیست‌شناسی رفته‌اند. این یعنی یکی از مهمترین رویکردهای روان‌شناسی حاضر، نظریهٔ دلبستگی، که روان‌شناسان به آن تفاخر می‌ورزند، یا روش‌های پیچیده آماری و مدل‌سازی ذهن براساس رایانه، که روان‌شناسی را به ریاضیات و تکنولوژی متصل نگه می‌دارد، اینچنین بسط یافته‌اند تنها برای رسیدن به

یک هدف: ایجاد وجه‌ای علمی هم‌سنگ با علوم طبیعی و احیاناً پزشکی. گویی تولید یک‌سری عدد، و توضیح یک‌سری مفاهیم برپایهٔ زیست‌شناسی، درواقع وسیله‌ای برای توجیه یک‌سری ادعا بوده است؛ ادعاهایی اگرچه با نیّت‌های خیر، اما با هزینه‌هایی سیاسی- اجتماعی بر دوش بسیاری از مردمان، به‌ویژه فرودستانی که فرهنگ مسلط جامعه عموماً و همواره از آنها در هراس بوده است.

روان‌شناسان انتقادی چرا چنین می‌کنند؟ کافی است به دعواهای این روزهای فضای روان‌شناسی در ایران نگاه کنید تا پاسخ این سؤال را دریابید. طی کمتر از دو دههٔ گذشته، سازمان نظام روان‌شناسی و مشاوره تلاش زیادی داشت تا خود را به‌عنوان متولی سلامت روان تثبیت کند. اما هنوز هم وزارت بهداشت خود را تنها متولی سلامت می‌داند، و دعوایی شدید بر سر این وجود دارد که آموزش و مداخلهٔ روانی بایستی در ید قدرت کدام وزارت‌خانه باشد، زیرا هریک تعریفی به‌ظاهر متفاوت از سلامت روان دارند، و تمایل دارند آن را در جامعه و بر جامعه بسط دهند. همچنین بحث‌هایی جدی وجود دارد بر سر اینکه که روان‌شناسی، علمی غربی است، و در تعریف انسان به خطا رفته و ظرفیت-های دینی برای تعریف انسان را نادیده می‌گیرد، درنتیجه به نوعی سکولاریسم منتهی می‌شود. پس بایستی با تدبر در آیات و روایات و بهره‌گیری از چنین ظرفیت‌هایی به تعریف انسان پرداخت. این فقط دو منازعه از بیشمار منازعاتی است که در سطح کلان بین متولیان امر برقرار است.

حال واقعاً دعوا بر سر چیست؟ آیا دعوا فقط بر سر لحاف ملا است؟ شاید. آیا دعوا بر سر تعریف «آدم‌بودگی» است؟ نمی‌دانیم. آیا چون هر کس از پرسپکتیوی خاص به جهان نظر دارد، پس هرکسی از ظن خود به این تعریف می‌پردازد؟ شاید. در اینکه چندگانگی تعریف «آدم‌بودگی» گریزناپذیر است، شکی نیست. شاید باید با برخی هم‌صدا شد که می‌گویند اینجا بیشتر با جدل‌هایی صنفی طرف هستیم. دو سوی دعوا اگرچه دیگری را به کم‌دانی یا حتی نادانی متهم می‌کنند، اما همواره یک چیز دست‌نخورده باقی می‌ماند: زمین بازی. برای نمونه هر دوسوی دعوا بر سر وجودِ واقعیِ چیزی به اسم سلامت روان توافق دارند. روان‌شناسی انتقادی اما می‌پرسد پیامد این تعاریف، خواسته یا ناخواسته، چه منافعی را برای چه کسانی به ارمغان می‌آوَرَد؟ از رهگذر این تعاریف، چه کسانی بر سریر قدرت می‌نشینند و چه کسانی به زیر کشیده می‌شوند؟ این تعاریف چگونه، در ارتباط با چه ساخت‌هایی از سیاست یا اقتصاد، مشروعیت یافته‌اند، و به نوبهٔ خود، چه اقداماتی را مشروع و چه اقداماتی را نامشروع جلوه می‌دهند؟ این تعاریف چگونه به کنترل اجتماعی می‌انجامند؟ در این تعاریف چگونه تابوها را ذیل عدمِ چیزی به نام سلامت روان تعریف می‌کنند، و سپس با انواع تکنیک‌ها تلاش می‌کنند، دوباره تابوها و خطوط قرمز را از زاویهٔ اموری درونی و در خدمت بهبودی و سلامت،

بازتعریف کنند؛ در حالی که شاید، فقط شاید، کارکرد مهم‌شان بیرونی و در خدمت کنترل اجتماعی باشد.

روان‌شناسان انتقادی مسئله را چنین صورت‌بندی نمی‌کنند که آنچه در دانشگاه یا درمانگاه رخ می‌دهد، غلط است یا علم نیست، انتقادشان بر این نیست که چرا پروتکل‌های درمانی درست اجرا نمی‌شوند، چرا نظارت و کارورزی فراگیر نشده است، چرا گروه‌های آموزشی در بسط دانش روان‌شناختی توان لازم را ندارند، یا چرا نظریه‌های نوین در کلاس‌های درس جا پیدا نمی‌کنند. روان‌شناسان انتقادی نمی‌پرسند که کدام وزارت‌خانه بهتر می‌تواند دانشجویان تحصیلات تکمیلیِ گرایش‌های بالینی و سلامت را متبحّرتر و متخصص‌تر تربیت کند، یا دوره‌های کاروزی باید چه ویژگی‌های داشته باشند، یا متولی اصلی ارائهٔ خدمات روان‌درمانی باید سازمان نظام روان‌شناسی و مشاوره باشد، یا سازمان بهزیستی، یا وزارت بهداشت، یا وزارت ورزش و جوانان، و یا دیگری؟! در حقیقت، از نقطه‌نظری کاملاً متفاوت، انتقادی‌نگری‌های روان‌شناسی انتقادی اصل «متولّی بودن» را به‌پرسش می‌کشد. بر مبنای کدام گفتمان‌ها، دستورکارها، و روندهای تاریخی به جایی رسیده‌ایم که سرنوشت شغلی و قانونی افراد، ازدواج و طلاق آنها، یا حتی گواهی‌نامهٔ رانندگی‌شان، مثلاً باید توسط ۷۱ سؤال آزمون MMPIیی تعیین شود که یک کارشناس یا کارشناس ارشد روان‌شناسی بالینی آن را اجرا کرده، و یک روان‌پزشک مورد اعتماد سازمان‌ها و نهادهای مسئول، آن را تأیید کند؟

در این کتاب تلاش شده به چنین سؤالاتی پرداخته شود. بعید است مباحث اینجا معضلی از نظام دانش ایران را، دست‌کم در کوتاه مدت حل کند. اما ما با خواندن این کتاب نگاه دیگری به حوزه‌های متنوع روان‌رشته‌ها و روان‌حرفه‌ها پیدا کرده‌ایم. نحوهٔ نگاه‌مان به‌نظریه‌ها و کاربست‌های روان‌شناسی عوض شده است. دیگر نظریه‌های روان‌شناسی را چونان اموری بدیهی و واقعی نمی‌پنداریم، چنان‌که در کلاس‌های درس و پایان‌نامه‌ها، چنین بازتولید می‌شوند. دیگر بر این باور نیستیم که روان‌درمانی می‌تواند تمامی آلام بشر را به انتها برساند، آن‌طور که در کارگاه‌های آموزشی چنین جلوه می‌کند. مقام خدایگانی خود را، که روان‌شناسی در بازی پیچیدهٔ روان‌درمانی به ما اعطا می‌کند، متزلزل می‌بینیم. بر این باوریم که هر مفهومی عمیقاً زمان‌مند و مکان‌مند است، پس در استخراج روان‌درمانی از مثنوی، و یکی گرفتن واژه‌هایی مانند *نفس و دل* در ذهن خودمان و مولوی، اکراه داریم. تلاش می‌کنیم از روان‌شناسی‌زدگی فاصله بگیریم و کمتر دچار این توهم شویم که با نظریهٔ خودشیفتگی می‌توان دربارهٔ ریاست جمهوری امریکا سخن گفت. تلاش می‌کنیم نقاطی را دریابیم که در آنها، ما روان‌شناسان، از طریق برجسته ساختن موفقیت فردی، فشاری غیرقابل تحمل بر آدمیان وارد کرده‌ایم، و حالا دوباره

برای رهایی از آن فشار، آنها را به حبس در اتاق روان‌درمانی فرا می‌خوانیم. لذا فکر کردیم چه بهتر که تجربهٔ شخصی خود را با شما سهیم شویم. تنها هدف از ترجمه این کتاب این است؛ بلند بلند فکر کردن و دعوت کردن از شما تا در این بازاندیشی با ما همراه شوید.

این ترجمه به سه بخش ابتدایی کتاب روان‌شناسی انتقادی (۲۰۱۵) با زیرعنوان اصلی «انواع روان‌شناسی و نقد» اختصاص دارد، و حاوی سه پاره، شامل *روان‌شناسی مرسوم*، *تلاش‌های رادیکال برای به‌پرسش‌کشیدن روان‌شناسی مرسوم*، و *الحاقات روان‌رشته‌ها* است. همچنین، یکی از مقالات ویراستار این اثر، دکتر یان پارکر، نیز با عنوان «روان‌شناسی انتقادی، آنچه هست و آنچه نیست» به این مجموعه افزوده شده است تا در منابعِ فهم خود با خوانندگان فارسی سهیم باشیم. این ترجمه بیش از دو سال وقت برد تا طی گفتگوها و بازبینی‌های مکرر در قالب زبان فارسی درآید. بخش‌های بعدی کتاب اصلی نیز، که در این ترجمه وارد نشده‌اند، عمدتاً به گستره‌ای از موضوعات می‌پردازند که از فضای روان‌شناختی فاصله گرفته و به مباحث فلسفی و جامعه‌شناختی نزدیک شده‌اند، و به‌ویژه با مسائل معتنابه ایران فاصلهٔ زیادی دارند. خوانندگان علاقه‌مند را ترغیب می‌کنیم تا به کتاب اصلی رجوع کنند. همچنین، دو فصل شمارهٔ ۱۹ و ۲۱ را نیز، که در مجموعهٔ سه بخش اول کتاب اصلی قرار دارند، از ترجمهٔ فارسی کنار گذاشته‌ایم. اولی مربوط به روان‌شناسی سیاه‌پوستان آمریکایی است که در دایرهٔ مسائل مطرح روان‌شناسی ایرانی قرار ندارد، اگرچه آشنایی با مفاد آن حتماً جنبه‌های مهمی از نگاه انتقادی به علم روان‌شناسی را در اختیار خوانندگان علاقه‌مند قرار می‌دهد. تمرکز دومی نیز بر نظریهٔ کوئیر است که آن را قابل هضم در طبع ناشاد زمانه نیافتیم.

گشودن دیدی جدید به روان‌شناسی از دریچهٔ روان‌شناسی انتقادی نیاز داشت تا ما نیز خود را با اسلوب‌هایی متفاوت و واژگانی نامتداول درگیر کنیم. واژگان متعددی در این متون ضرب شده‌اند که ترجمهٔ هر یک نیازمند صَرف تأمل فراوانی بود. در تمامی متن سعی شد تا زبان فارسی را در ارجحیت قرار دهیم و معادل‌های مصطلح رایج را به‌کار بگیریم، هرچند که در موارد متعددی جان کلام به‌طور کامل ادا نمی‌شد. بااین‌حال، یک استثنا را به‌حق دانستیم. واژهٔ subjectivity را می‌توان سکهٔ رایج متون مختلف فلسفی، جامعه‌شناختی، و البته روان‌شناختی خواند. تاریخ مفهومی این اصطلاح در هر یک از این علوم از تنوع برخوردار است. روان‌شناسان عمدتاً *سوبژکتیویته* را در معنای *ذهنیت* می‌فهمند، و روان‌تحلیل‌گران نیز معنای *درونیت* را به آن اطلاق کرده‌اند. در ادبیات علوم اجتماعی از معادل *سوژگی* به‌فراوانی استفاده می‌شود. اما در این متن سعی نمودیم بنابر سنت ترجمه‌های فلسفی، از بیان فرانسوی *سوبژکتیویته* بهره بگیریم تا چگالی معنایی این مفهوم را دست‌نخورده نگه داریم. همچنین، از منظری

تخصصی‌تر، مفهوم Contingency که در متون فارسی‌زبان روان‌شناختی مرسوم به معنای «وابستگی» و هم‌خانواده‌های آن فهم می‌شود، در اینجا با مفهوم «امکان» و مشتقاتش به‌نوعی تصحیح شده است.

به‌علاوه، در این متن با افزوده‌های مترجمان در کروشه [..] روبه‌رو خواهید شد. هر کجا که به خوانش متن صدمه نمی‌زد، افزوده‌های مترجمان در خود متن وارد شدند، اما باقی موارد طولانی‌تر به‌صورت پانویس آورده شده‌اند. همچنین، در کتاب اصلی، بخشی کوتاه به معرفی نقش‌آفرینان این اثر اختصاص یافته است که نام، درجهٔ علمی، و وابستگی سازمانی آنها بنابر عرف ارائه شده است. ما در ترجمهٔ فارسی، با افزودن بخش *معرفی نویسنده* در انتهای هر فصل، به معرفی نویسند(گان) آن فصل با ذکر جزئیات بیشتری پرداخته‌ایم. این اطلاعات از خلال صفحات اینترنتی خود آنها تنظیم شده است. این معرفی کوتاه، اگرچه بسنده نیست، اما گویای مقام و آثار محققانی است که دانشجویان، اساتید، و خود ما احتمالاً کمتر راهی برای آشنایی با آنها در دسترس داشته‌ایم؛ طُرفه آنکه به مدد این چاره‌جویی سعی داشتیم نشان دهیم نویسندگان این متون هر یک دارای وجاهتی رسمی و مؤثر در شبکهٔ علم روان‌شناسی در گوشه‌گوشهٔ جهان هستند.

درپایان، از دکتر یان پارکر برای تحریر مقدمه‌ای بر ترجمهٔ فارسی این کتاب تشکر می‌کنیم. همچنین، از مدیریت محترم انتشارات ارجمند در تسهیل انتشار این ترجمه سپاس‌گزاریم. به‌ویژه، از تلاش‌ها و همراهی‌های صمیمانهٔ دست‌اندرکاران آن انتشارات، سرکار خانم بازعلی‌پور، خانم نویدی و جناب آقای نقی‌پور در تهیه و تدارک این اثر شادمان‌ایم. ایرادات، نظرات و پیشنهادات شما خوانندگان محترم، دربارهٔ این کتاب و ترجمهٔ آن برای ما ارزنده خواهد بود (criticalpsychology.iran@gmail.com). پیروز و سربلند باشید.

حمیدرضا غریبی
محمدعلی امینی‌تهرانی
۱۳۹۹

مقدمه ویراستار انگلیسی بر ترجمهٔ فارسی

دانشجویان در بدو ورود به دورهٔ روان‌شناسی به سرعت متوجه می‌شوند که هرچه در کتاب‌های درسی خود سیر می‌کنند، بیشتر درمی‌یابند که فقط با یک نوع روان‌شناسی روبه‌رو نیستند. روان‌شناسی رشته‌ای چندتکه است. خودِ روان‌شناسان نیز چنان دچار چنددستگی‌اند که بر سر کانون تمرکز این رشته اختلاف‌نظر دارند. برخی «شخصیت» را کانون تمرکز می‌دانند، و برخی دیگر اصل را بر «رشد» می‌گذارند. وقتی به طیف متنوع نظریه‌های روان‌شناسی هم نگاه می‌کنیم، خواه نظریه‌هایی دربارهٔ «رفتار» باشند یا دربارهٔ «شناخت»، با مشاجرات بسیار شدیدی در هر شاخه از روان‌شناسی روبه‌رو می‌شویم. [در چنین آشفته‌بازاری] اکثر روان‌شناسان تصمیم گرفته‌اند فقط بر یک چیز اتفاق نظر داشته باشند: برای مطالعه روان‌شناسی بایستی «روش علمی» را اتخاذ کرد. به همین خاطر است که روش «لابراتواری- آزمایشگاهی» بر قسمت بزرگی از مطالعات روان‌شناختی در جهان غرب در قرن گذشته حکم رانده است.

«رویکرد روان‌شناسی انتقادی» با تغییر کانون تمرکز، خودِ رشتهٔ روان‌شناسی را به ابژه‌ای برای مطالعه بدل کرده، و از این رهگذر نقد از «روش» را نیز برانگیخته است. بسیاری از روان‌شناسان انتقادی، اما نه همه آنها، چنان مشتاقِ رویکردهای پژوهش کیفی‌اند، که ظرفیت‌های فهم نوع بشر را در خط مقدم انتقاد از روان‌شناسی قرار می‌دهند. یکی از دلایل علاقهٔ شدید آنها به روش‌های جایگزین این است که درنتیجهٔ روش لابراتواری- آزمایشگاهی، پیچیدگی و پیش‌بینی‌ناپذیریِ عمل انسانی به چیزی قابل کنترل و پیش‌بینی‌پذیر مبدّل شود. «پیش‌بینی و کنترل» درواقع اسم رمز اصلی آن چیزی است که روان‌شناسیِ «علمی» نامیده می‌شود.

انواع متعدد روان‌شناسی انتقادی که در این کتاب واکاویده شده‌اند، ارتباط خاصی با «بحران سیاسی- اقتصادی» امروز [در کل جهان] دارند. ما در گیرودار این بحران هستیم، و لذا می‌توانیم ببینیم که چطور رشتهٔ روان‌شناسی غالباً به‌مثابه فرمِ خاصی از یک رشته عمل کرده، و تلاش دارد برای جهانی که هر روز برای ما غیرقابل‌پیش‌بینی‌تر می‌شود، نظمی به ارمغان آوَرَد. این غیرقابل‌پیش‌بینی بودن به ترس می‌انجامد، به‌خصوص برای آنانی که در قدرت هستند.

این بحران اقتصادی- سیاسی که در جای‌جای جهان به اَشکال متفاوتی عیان شده، مردمان را بسته به متن زندگی خودشان هراسان می‌کند. چنین هراسی کاملاً قابل درک است، زیرا بسیاری ممکن است شغل‌شان را از دست بدهند و درنتیجه قطعاً اعتمادشان به سیاست‌پیشگان را نیز از دست خواهند داد. با این حال ما امروزه باید به نقش رشته‌های دانشگاهی و حرفه‌ای نیز نگاه کنیم، زیرا آنها بخشی از

سرمایه‌داری‌اند و مردمان را از صحبت کردن دربارهٔ کنش سیاسی-اقتصادی برای رودرویی با این بحران منع می‌کنند. روان‌شناسی در دانشگاه و کلینیک به شما می‌گوید چگونه با اصلاح افکار غلط خود و تغییر رفتارتان دوباره به شادمانی دست یابید.

بگذارید ازین به بعد، از رشتهٔ روان‌شناسی به‌صورت **روان- شناسی**[1] صحبت کنیم تا از روان‌شناسی زندگی روزمرهٔ خودمان که قرار است توسط این رشته مورد پیش‌بینی و کنترل قرار گیرد، متمایز شود. این **روان- شناسی** با «سرمایه‌داری» آغاز می‌شود. برخی مطالعات اولیهٔ روان‌شناسی در آلمان (فقط برای مثال) و برخی گمانه‌زنی‌های قدیمی‌تر دربارهٔ ماهیت تفکر و رفتار انسان در فلسفهٔ یونانی (باز هم برای مثال)، عمدتاً به خدمت گرفته می‌شوند تا این رشته، ضمنِ ارائهٔ یک روایت تاریخیِ غیرصادقانه، اعلام کند که از کجا آمده و چه دارد می‌کند. روان‌شناسیِ انتقادی علیه این روایت می‌ایستد و اصرار دارد که دلیل موجودیت یافتن **روان- شناسی**، به‌عنوان یک رشته، مدیریت کردن رفتار در «محیط‌های صنعتی» در اوایل قرن بیستم بود. و پس از آن بود که کانون تمرکز خود در ارزیابی شناخت و هیجان را، علاوه بر محیط کار، به بیرون از آن نیز گسترش داد - مثلاً «تفریح» که گویی مکمّل کار است.

دیگر موضوعات فراوان این رشته، اگرچه مستقیماً بر نحوهٔ تبدیل ما به کارگرانی خوب و مطیع تمرکز ندارد، اما کارکرد تلویحی‌شان این است که ما در «جوامع» خود شهروندان خوب و مطیعی باشیم، در «روابط» خود افرادی سالم و شادمان باشیم، و نیز در «هویت‌های» پاره‌پاره‌مان احساس امنیت و راحتی کنیم. یعنی، **روان- شناسی**، به تعریف دقیقِ روان‌شناسیِ خاص ما در فضای خارج از محیط کار می‌پردازد و بر آن حکم می‌راند، تا مطمئن شود صبح زود از خواب برمی‌خیزیم و سر کارمان می‌رویم. و اگر هم در لشکر ذخیرهٔ کار شوت شدیم - یعنی بیکار شدیم – نه‌تنها صبورانه منتظر یک فرصت شغلی دیگر هستیم، بلکه سرمان هم گرم است؛ کار این رشته این است که مطمئن شود آن‌قدر مضطرب و پررقابت سعی و کوشش می‌کنیم تا در نهایت بتوانیم ناز یک کارفرما را بخریم و بعد هم که خریدار کار روزانهٔ ما شد، از او [به خاطر منتی که بر سر ما گذاشته و ما را استخدام کرده] سپاس‌گزار باشیم.

اینکه **روان- شناسی** چنین فعالانه در مقام مکملِ سرمایه‌داری قدم برمی‌دارد، این پرسش بنیادین را پیش می‌کشد که دورنمای کار انتقادی در **روان- شناسی** امروز و علیه آن چه خواهد بود. اگر **روان- شناسی** با سرمایه‌داری شروع شده و سالیان متمادی خدمتکارِ باوفای آن بوده، آیا به وقت خاتمهٔ سرمایه‌داری، **روان- شناسی** نیز فرومی‌پاشد؟ و یک سؤال مهمتر برای روان‌شناسان انتقادی؛ ما چگونه

---

۱. در متن اصلی این واژه به‌صورت Psychology در تقابل با psychology نوشته شده است. بنابر ملاحظات خط فارسی، ناگزیر شدیم این تمایز را با خط‌فاصله بین دو واژه «روان» و «شناسی» و پررنگ کردن Psychology نشان دهیم. [م.]

باید حساب خود را با **روان- شناسی**، این مأمور ویژهٔ «رژیم حقیقت» استثمارگر، تسویه کنیم؟ اکنون باید چه کنیم تا پایانِ **روان- شناسی** را تسریع کنیم تا در نتیجهٔ آن همهٔ صورت‌های متنوع روان‌شناسی روزمره بتواند در جهانی دیگر، فراتر از افق سرمایه‌داری، شکوفا شود؟

بحران در سرمایه‌داری راه را بر این پرسش می‌گشاید، اما نیروهای ایدئولوژیکی که **روان- شناسی** درکارِ تثبیت و استقرار آنها است، و این رشته را تغذیه می‌کنند تا قدرت و فراگیری خود را گسترش دهند، مشتاقانه تلاش دارند بر این پرسش خط بطان بکشند. پس در این ماجرا دستورکار ما چه می‌تواند باشد؟

این دستورکار دارای سه جنبه است. اول «فردگرایی»؛ که **روان- شناسی** بر آن استوار ایستاده است. این «فردگرایی» وجوهِ رابطه‌مند عمل انسان را حذف می‌کند، و سپس این وجوه در قالب یک‌سری «متغیر» دوباره وارد می‌شوند. بدین‌ترتیب شکل خاصی از تجربهٔ انسان، که اهمیت و ارزش خود را از تاریخچهٔ تعامل با دیگران کسب می‌کند، مورد خیانت قرار می‌گیرد. دوم «ذات‌گرایی»؛ که در آن کیفیت‌های فعالیت انسانی از یکدیگر متمایز می‌شوند، تا بتوان دوباره آنها را در قالب یک مدل روان‌شناختی از فرد دسته‌بندی کرده و اصلاح نمود. این «ذات‌گرایی» سپس دست به سازماندهی تعابیری می‌زند دربارهٔ اینکه افراد براساس مکانیسم‌ها و فرآیندهای تثبیت‌شده، چه کارهایی را می‌توانند انجام دهند و چه کارهایی را نمی‌توانند انجام دهند.

جنبهٔ سوم «بهنجارسازی» است که از طریق ارائهٔ فهمی جهان‌شمول از نوع بشر عمل می‌کند. در فرآیند «بهنجارسازی»، معمولاً ردپایی از صحه‌گذاردن بر برتری‌های فرهنگی دیده می‌شود. این فهمِ جهان‌شمول نیز از این برتری‌های فرهنگی استخراج شده است. آنچه امروزه عمدتاً مورد تصدیقِ مکرر قرار می‌گیرد، برتریِ فرهنگ غربی است. **روان- شناسی** که در این بازی، بسیار قدرتمند عمل می‌کند، درواقع از دل همین فرهنگ، به امری جهانی بدل شده است. و در نهایت این **روان- شناسی** است که تعریف می‌کند چه کسی نابهنجار است و پابه‌پای روان‌پزشکی - و حتی روانکاوی در برخی نقاط جهان- قدم برمی‌دارد. و این **روان- شناسی** است که عمدتاً با روان‌درمانگران و مشاورینی همراه می‌شود که دوست دارند در کنار روان‌شناسان به‌عنوان بخشی از «سازوبرگ»[1]، یعنی در زمرهٔ «روان‌حرفه‌ها/روان‌رشته‌ها»[2] قرار بگیرند، و نیز بخشی از یک فرآیند شوند، یعنی فرآیند «روان‌شناسی‌زدگی»[3].

روان‌شناسی‌زدگی از راه ایجاد یک الزامِ عمیق به ارائهٔ تبیین‌های **روان- شناختی**، نه تنها برای فرد بلکه برای جامعه عمل می‌کند. توصیه‌های ارائه‌شده در برنامه‌های تلویزیونی نیز به این تبیین‌ها سوخت

1. Apparatus
2. Psy-complex
3. Psychologization

می‌رسانند، و مردم را تشویق می‌کنند تا آنها را احساس کنند، گویی [حقیقت این تبیین‌ها] در عمق وجودشان جای دارد. سپس زبان **روان- شناسی** جای تبیین‌های سیاسی را می‌گیرد، و همین زبان است که فضا را برای مانورها تنگ می‌کند و حتی بدتر از آن، تغییر اجتماعی را نیز محدود می‌سازد.

وقتی در پاسخ به بحران اعتماد در سیستم بانک‌داری، تصور می‌کنید که باید شیوهٔ تفکر و احساس‌تان را عوض کنید، خود شما نیز در این روان‌شناسی‌زدگی سهیم می‌شوید. هرچه بحران شدت یابد، **روان- شناسی** جای بزرگتری در معادله پیدا می‌کند. هرچه این بحران به سوی فروپاشی سرمایه‌داری حرکت می‌کند، **روان- شناسی** بیشتر لباس یک مأمور سیاسی به تن می‌کند، تا دستورکار ایدئولوژیک برای بقای سرمایه‌داری را پیش ببرد. بعد به ما گفته می‌شود که زنان و مردان به‌دلیل «خشمِ» عمیق درونِ خودشان است که اقدام به یورش می‌کنند؛ خشمی که یا غریزی یا لیبیدوئی است- اما مسئلهٔ اصلی این است که بحث دربارهٔ این تبیین‌ها در چارچوب اصطلاحات رشته **روان- شناسی** صورت می‌گیرد. چکه‌چکه‌های مسموم این ایدئولوژی **روان- شناسانه** از «تفاوت‌های *ذاتی* زن و مرد» می‌گوید تا بتواند فعالیت سیاسی هریک را، به طریقی خاص، به امری آسیب‌شناختی بدل سازد، و به‌راحتی هر کسی را که از این شکل از «مرد» یا «زن» بودن امتناع ورزید، دارای آسیب روانی جلوه دهد.

دلهرهٔ لیبرال از اینکه چه خواهد شد اگر مردم چارچوب بسته به دورشان را بشکنند و بیرون بیایند، به تبیین‌های **روان- شناختیِ** بیشتری دربارهٔ بیگانه‌هراسی می‌انجامد؛ یعنی نوعی کینه‌توزی و حسدورزیِ غیرمنطقی نسبت به انواع «دیگری»ها. جالب آن است که در عین حال، هر پاسخ جمعی به نژادپرستی نیز به‌مثابه امری آسیب‌شناختی و مَرَضی به قُوهٔ فهم می‌آید، گویی این رشته اساساً روی خوشی با هیچ نوع توده و جمعیتی ندارد. حتی آنهایی که تبیین‌های **روان- شناختی** را به درون خودشان راه نمی‌دهند، باز هم به‌عنوان ابژه‌هایی دارای بیماری و آسیب روانی انگ می‌خورند، انگار روان‌شناسان عاشق کسانی‌اند که با زبان چینی اصطلاحاتِ **روان- شناختی** سخن می‌گویند.

پس، وقتی بحران سرمایه‌داری عیان می‌شود، روان‌شناسان نمی‌توانند بپذیرند که این «بحران» می‌تواند یک نقطهٔ عطف باشد، زیرا آن را براساس اصطلاحات روان‌شناختی، به‌مثابه یک بحران «شخصی» یا «عاطفی»، تعبیر می‌کنند، یعنی چیزی که باید در سطح فردی حل‌وفصل شود. بحران‌ها گسل‌های جامعه را باز می‌کنند، و ما می‌توانیم به وضوح ببینیم چه کسی دارد پولدارتر می‌شود و چه کسی دارد هزینه‌اش را پرداخت می‌کند. این یعنی، رشتهٔ **روان- شناسی** به ابزاری ایدئولوژیک بدل شده تا مهمتر از همه بر شکاف‌ها سرپوش بگذارد و یک به یک قربانیان را [در اتاق‌های جداگانهٔ درمان] سرزنش کند. از طرف دیگر، این بحران هر فرد را به‌واقع به درون درد و سردرگمیِ هیجانیِ شخصی پرتاب می‌کند. درنتیجه سطح روان‌شناختیِ زندگی ما به مکانی بدل می‌شود که «تضادهای

اجتماعی» بر آن حمل می‌شوند. سپس، تجربهٔ روان‌شناختی ما، علی‌رغم هر تصمیم آگاهانه‌ای که بگیریم، همچون یک «مکانیسم ایدئولوژیک» عمل می‌کند. و نیز این احساس که همهٔ کثیف‌کاری‌ها در عمق درون‌مان جای دارد، می‌تواند ما را فلج کرده، و مستعدِ پذیرش سمّی مهلک به نام «فاشیسم» گرداند که اقتصاد برای دفاع از خودش و دفاع از مالکیت خصوصی مدام آن را ترشح می‌کند.

این کتاب منظرهای متفاوتی از شکلِ رشتهٔ **روان- شناسی** فراهم می‌آورد، تا بتوانید آن را راحت‌تر رد کنید. و نیز نشان می‌دهد که ایده‌های این رشته چگونه به درون روان‌شناسیِ امور روزمرهٔ ما رسوخ می‌کند، تا بتوانید روی آنها کار کنید، و در این شرایطِ بحران‌زده، یک نقطهٔ عطف به سوی کنش پیدا کنید، کنشی که بتواند نوعی رهایی‌بخشی سیاسی، یا حتی روان‌شناختی را با دستورالعمل‌های رشتهٔ **روان- شناسی** که «ازخودبیگانگی» را به‌دنبال دارند، جایگزین نماید.

همهٔ نقش‌آفرینان این کتاب آشکارا مخالف سرمایه‌داری نیستند. اما همهٔ آنها کمابیش نگران روش‌هایی هستند که رشتهٔ **روان- شناسی** از طریق آنها با اَشکالِ متعدد روابط اجتماعی هم‌صدا و هم‌داستان بوده است؛ روابطی اجتماعی که در طول قرن گذشته در جهان غرب تحت سیطرهٔ سرمایه‌داری برساخته شده‌اند. تفاوت میان نقش‌آفرینان این حوزه فقط ناشی از فضایی است که اَشکال جدید نقد در آن به‌وجود می‌آید. مانند اَشکال جدیدی که در ایران تدوین خواهند شد، و «روان‌شناسان انتقادی» در غرب نیازمند یادگیری از آن خواهند بود. این کتاب، اینک به فارسی عرضه می‌شود، اما باید آن را «پروژه‌ای بین‌المللی» دانست، بخشی از یک گفتگو، فراتر از مرزهای ملی که به ما این توان را می‌دهد تا فاصلهٔ خود را از رشته‌ای که «حکمرانی» بر ما را هدف قرار داده حفظ کنیم، حتی اگر در نهایت تصمیم بگیریم روان‌شناس باقی بمانیم، و سعی کنیم به‌شیوه‌ای متفاوت روان‌شناسی کنیم.

یان پارکر
۲۵ دسامبر ۲۰۱۸

فصل افزوده

روان‌شناسی انتقادی، آنچه هست و آنچه نیست[1]

یان پارکر

چکیده

روان‌شناسی انتقادی دربارهٔ محدودیت‌های رویکرد غالب در این رشته به ما هشدار می‌دهد و نویدبخش قرار گرفتن موضوعات «اجتماعی» در دستور کار کل این رشته است. به‌نظر می‌رسد ادعاهایی که روان‌شناسان دربارهٔ انسان‌ها می‌سازند، اغلب به همان سرعتی که کشف شده‌اند ناپدید می‌شوند، و این نقطهٔ آغاز پژوهش‌های روان‌شناسی انتقادی است. افکار و رفتارهای افراد، گروه‌ها یا فرهنگ‌ها مانند مدل پیش‌بینی‌شده نیست، و مهمتر آنکه ما دریافته‌ایم آگاهی و تأمل ما از یک فرآیند توصیف‌شده توسط یک روان‌شناس، آن فرآیند را تغییر می‌دهد. تغییر در ذات انسان است، تغییری همگام با پیدایش منابع زبان‌شناختی، رویه‌های اجتماعی و خودبیانگری‌ها و تغییری در ذات انسان همگام با نمود کیستی کنونی و آیندهٔ افراد. این بدان معنا است که هر تلاشی برای ثابت نگه داشتن انسان با شکست مواجه می‌شود؛ اما شکست چنین تلاشی می‌تواند مفید باشد اگر کاری متفاوت انجام دهیم، و مکان مناسب برای انجام کاری متفاوت همانا روان‌شناسی است. باید به تصاویری که روان‌شناسان از خود، ذهن و رفتار ارائه داده‌اند نگاهی بیندازیم، یعنی به انواع روش‌های کاری‌شان و قدرت آن روش‌ها (تکنولوژی‌های خویشتن) برای ایجاد محدودیت در برابر تغییر. هنگامی‌که به ارزش این امر پی ببریم، می‌توانیم به گزینه‌های جایگزین روان‌شناسان در رویکرد انتقادی نیز بپردازیم.

---

۱. این فصل ترجمه‌ای از مقالهٔ زیر است که به‌منظور ایضاح روان‌شناسی انتقادی به این کتاب افزوده شده است (م).

Parker, I. (2007), Critical Psychology: What It Is and What It Is Not. Social and Personality Psychology Compass, 1: 1-15. doi:10.1111/j.1751-9004.2007.00008.x

اجزای روان‌شناسی انتقادی

در اینجا می‌خواهم به برخی از اتهاماتی که روان‌شناسان متعلق به روان‌شناسی مرسوم بر روان‌شناسی انتقادی وارد آورده‌اند، بپردازم (برای مطالعه جزئیات بیشتر دربارهٔ پیش‌زمینهٔ این اجزا ر.ک. پارکر ۱۹۹۹)؛ اما قبل از آن، کار خود را با پرداختن به این سؤال آغاز خواهم کرد که روان‌شناسی انتقادی چیست، و به چه شیوه‌ای امور اجتماعی را در زمین روان‌شناسی می‌کارد.

اول؛ روان‌شناسی انتقادی چشم روان‌شناسان را به‌سوی خود رشتهٔ روان‌شناسی برمی‌گرداند. روان‌شناسان معمولاً افراد را به چشم غیرروان‌شناسان وارسی می‌کنند؛ اما ما در اینجا روان‌شناسان را موضوع مطالعهٔ خود قرار می‌دهیم. ما، برای مثال، می‌پرسیم چگونه روان‌شناسی تکاملی بر تفاوت‌های زنان و مردان صحه می‌گذارد و این ویژگی‌ها را از لحاظ زیستی تغییرناپذیر می‌پندارد؛ چگونه روانکاوی، همجنس‌گرایان زن و مرد را برحسب مراحل طبیعی رشد، «چونان ابژه‌هایی دارای آسیب می‌فهمد»[1]؛ چگونه آزمون‌های هوش تفاوت‌های زیربنایی بین گروه‌های قومی را تقویت می‌کنند؛ و چگونه مطالعه روی سازمان‌ها عملکردشان را تسهیل کرده و درعین‌حال آنها را در خاموش کردن صداهای مخالف درون سازمان توانمند ساخته است (برای مثال، برمن ۲۰۰۸؛ کامین ۱۹۷۴؛ ریچاردز ۱۹۹۶). این خطاها و گناهان روان‌شناسی از دید روان‌شناسان امروزی مسائلی تاریخی به‌نظر می‌رسند، اما رویه‌های روزمرهٔ روان‌شناسی، کارگزینی، و درمان هنوز از این پیش‌فرض‌ها الهام می‌گیرد؛ بنابراین نقد این خطاها بخشی از انگیزهٔ انتقادی جدیدی است که ما امیدواریم به این رشته روح ببخشد. (برای مثال، پارکر ۲۰۰۷؛ سولان ۲۰۰۰؛ واکرداین ۲۰۰۲). به‌طور خلاصه می‌توان گفت *روان‌شناسی انتقادی عبارت است از وارسی نظام‌مند اینکه چطور برخی از اَعمال و تجارب روان‌شناختی بر برخی دیگر برتری می‌جویند، و نیز اینکه چطور تصور غالب از «روان‌شناسی» به‌صورتی ایدئولوژیک، و نیز در خدمت قدرت، کار می‌کنند.*

دوم؛ روان‌شناسان انتقادی اغلب بر این فرض‌اند که هر جا قدرت باشد مقاومت نیز هست، و نیز اینکه هر رویهٔ مسلطی پر از تضادها و فضاهایی است که می‌توان از آنها برای به‌چالش‌کشیدن وضعیت جاری امور و تغییر آنها بهره برد. روان‌شناسی مرسوم هرگز پدیده‌ای یکپارچه نیست، و هدف حوزه‌های مطالعاتی که باهم رقابت دارند، از میدان به در بردنِ رقیبان است. حامیان پارادایم‌های روش‌شناختی مختلف نیز با رویه‌های اتخاذشده توسط همکاران‌شان در دیگر دپارتمان‌ها به‌شدت سرِ جنگ دارند. این عدم یکپارچگی یکی از منابع قدرت ما است. برای مثال، یک آزمون روان‌شناختی که بچه‌های شکست‌خورده را انگ‌آلوده می‌کند، می‌تواند به‌گونه‌ای به‌کار گرفته شود که کودکی را از یک

1. Pathologize

مدرسه «خاص» نجات دهد. توجه به ساختار خانوادهٔ هسته‌ای و تأکید بر نیروهای سیستماتیک در بروز پریشانی در «بیمار معلوم»[1] می‌تواند اهرمی علیه تشخیص‌های زیست‌شناسانهٔ روان‌پزشکی باشد. تصاویر انسان‌گرایانه از شخص، که غالباً تبیین‌ها را به امری فردی بدل می‌سازد[2]، نیز می‌توانند در تضاد با مطالعات آزمایشگاهی مورد استفاده قرار گیرند؛ اما وقتی ما در این ایده‌ها به‌دنبال مقاومت می‌گردیم، به هیچ‌یک از آنها عمیقاً باور نداریم. مهمترین نکته در این فعالیت دیالکتیک، یافتن تاکتیک‌های سیاسی است، نه حقایق زیربنایی (برای مثال، بیلینگتون ۲۰۰۰؛ گودلی و لاوتوم ۲۰۰۴؛ هاوس ۲۰۰۲)؛ بنابراین، *روان‌شناسی انتقادی، عبارت است از مطالعهٔ روش‌هایی که انواع علوم روان‌شناختی طی آنها به‌صورتی تاریخی و فرهنگی ساخته می‌شوند، و نیز اینکه چگونه دیگر روان‌شناسی‌ها در مقابل فرضیه‌های ایدئولوژیک روان‌شناسی مرسوم به مقاومت برمی‌خیزند یا توسط آن مورد تصدیق قرار می‌گیرند.*

سوم؛ روان‌شناسی فقط در دانشگاه و کلینیک به‌کار نمی‌آید. روان‌شناسی فقط برای این نیست که زنان و مردان را درون بیمارستان‌ها و مؤسسه‌های آموزشی به انواع ابزارهای آزمودن و ارتقا دادن مسلح سازد. ما نیاز داریم از روان‌شناسی دانشگاهی و حرفه‌ای فراتر رویم تا روش‌هایی را زیر مداقّه ببریم که طی آنها روان‌شناسی هزاران نفر از دانشگاهیان و متخصصان را به‌خدمت گرفته است. این متخصصان و دانشگاهیان از ایده‌های روان‌شناسی بهره می‌برند و به‌نظریه‌های آن چنگ می‌اندازند تا از برنامه‌های خودشان مبنی‌بر «تبدیل امور به ابژه‌های بهنجار/نابهنجار» پشتیبانی کنند. در اینجا مسئله نه‌تنها تصویر خاصی است که رسانه‌ها از نوع بشر ارائه می‌دهند (که مثلاً در آن، رفتارهای غیرانطباقی با ارجاع به عوامل عصب‌شناختی شرح داده می‌شوند)، بلکه دعوت مردم به این باور است که منشأ مشکلات در درون خودشان پنهان شده و باید با صحبت کردن دربارهٔشان با دیگران، آن را رها سازند (مثلاً در رادیو و تلویزیون از مردم خواسته می‌شود آشکارا به کمبودهای عاطفی‌شان اعتراف کرده و تغییر برای بهتر شدن را هدف خود قرار دهند). به‌بیان‌دیگر باید گفت افراد بسیار زیادی هستند که نظریه‌های روان‌شناسی را دربارهٔ تفاوت‌های فردی و رفتار سالم و شادمان می‌خوانند و به آن باور دارند. ازاین‌رو، ما نیازمند مطالعهٔ روش‌هایی هستیم که روان‌شناسی، همهٔ این افراد را بدان‌طریق به خدمت خود درمی‌آورد. چنین پژوهش انتقادی‌ای بر روش جذب همه ما در فرهنگ روان‌شناختی متمرکز است (بلکمن و واکرداین ۲۰۰۱؛ گوردو لوپز و کلمینسون ۲۰۰۴؛ رز ۱۹۹۶). *به‌طور خلاصه، روان‌شناسی انتقادی عبارت است از مطالعهٔ انواع شکل‌های تحت‌نظرگیری و خودتنظیم‌گری در زندگی روزمره که فرهنگ روان‌شناختی در آنها ورای مرز رویه‌های دانشگاهی و حرفه‌ای عمل می‌کند.*

چهارم؛ رشته روان‌شناسی طوری وانمود می‌کند، گویی یک علم است، اما برای ساختن ابژه‌هایش، درواقع، تصورش از نوع بشر را از فرهنگ و زندگی روزمره استخراج می‌کند؛ و بخشی از فرایند

1. identified patient
2. individualize

واسازی روان‌شناسی عبارت است از مطالعهٔ شیوه‌هایی که از طریق آنها ایدئولوژی‌های درون جامعه به‌مثابه «شرایط امکان» وجود روان‌شناسی به‌حساب می‌آیند. نظریه‌های روان‌شناختی از خلأ سر برنمی‌آورند، از آسمان هم نمی‌بارند. ما می‌توانیم نظریه‌های متعددی دربارهٔ روان‌شناسی‌های متفاوت متعلق به خودمان استخراج کنیم تا روایت غالبی را که روان‌شناسان دانشگاهی و حرفه‌ای راوی آن هستند، منقطع کنیم و زیربنای آن را به‌چالش بکشیم؛ فارغ از اینکه حوزهٔ کار راویانِ رویکرد رایج، بالینی، تربیتی، قانونی، یا صنعتی‌سازمانی باشد (هنسن، مک هول و رپلی ۲۰۰۳؛ هوک ۲۰۰۷؛ پارکر، گئورگاسا، هارپر، مک لالین و استوول–اسمیث ۱۹۹۵). *این یعنی روان‌شناسی انتقادی عبارت است از جستجوی روشی که طی آن «روان‌شناسی مرسوم» هر روز کار دانشگاهی و حرفه‌ای در روان‌شناسی را ساختار می‌بخشد، و نیز جستجوی اینکه چگونه فعالیت‌های روزانه می‌بایست بستر مقاومت در برابر رویه‌های معاصر مرتبط با این رشته را فراهم آورند.*

روان‌شناسی انتقادی شکل‌های متنوعی به خود می‌گیرد، و در هر نقطه از دنیا رویکردهای جدیدی به‌وجود آمده‌اند که این چهار جزء را پالوده و آنها را تقویت کرده‌اند (مجموعه مقالات گردآوری‌شدهٔ روان‌شناسی انتقادی، دافرموس، مارواکیس و تریلیوا ۲۰۰۶). اغلب روان‌شناسانی که تحت برنامه‌های تقلیل‌گرا و اثبات‌گرا آموزش دیده‌اند، این چهار جزء روان‌شناسی انتقادی را رد می‌کنند. روان‌شناسان کلاسیک نیز به شیوهای بسیاری به روان‌شناسی انتقادی واکنش نشان می‌دهند که باید مورد وارسی قرار گیرد.

کژبازنمایی روان‌شناسی انتقادی

اتهامات متعددی از سوی روان‌شناسان اثبات‌گرا به روان‌شناسی انتقادی وارد آمده که به کژبازنمایی از چیستیِ کار روان‌شناسی انتقادی انجامیده است. این کژبازنمایی‌ها دهان‌به‌دهان چرخیده و کار ما، یعنی برملا ساختن و ردِّ پیش‌فرض‌های روان‌شناسی حرفه‌ای و عامه‌پسند، به‌واسطهٔ چهار جزء یادشده، را سخت کرده‌اند. کار را با قوی‌ترین و مهلک‌ترینِ این اتهامات آغاز می‌کنم؛ طبیعی است که ما نیز منابعی برای دفاع از خود در اختیار داریم.

۱. روان‌شناسی انتقادی تنها با روان‌شناسی اجتماعی سروکار دارد

خیر چنین نیست. از یک‌سو برخی از نوآورانه‌ترین کارهای انتقادی در حوزهٔ روان‌شناسی اجتماعی اجرا شده، و از دیگرسو نوشته‌های مقدماتی خوبی دربارهٔ رویکردهای انتقادی در این حوزه یافت می‌شود (گوف و مک فادن ۲۰۰۱). اما ارائهٔ تحلیلی درخور از «بحران» در روان‌شناسی اجتماعی نیز

امری ضروری برای کار انتقادی است (پارکر ۱۹۸۹). در اروپا، این بحران مشخصهٔ کسانی بود که خوشبینانه باور داشتند به‌دنبال «بحران پارادایمی» در این رشته، یک «انقلاب علمی» رخ خواهد داد و در آن پژوهش کیفی، در تجدید حیات روان‌شناسی، هدایت روش‌شناسی را به‌دست خواهد گرفت (هری و سکورد ۱۹۷۲). این بحران، در آمریکا، به بستری برای طرح این ادعا بدل شد که پژوهش‌های روان‌شناختیِ اجتماعی، درواقع، گزارش‌هایی هستند از شکل‌های خاص تاریخیِ رفتار که تغییر می‌کنند و لذا مستلزم تغییر روش‌شناسی‌های روان‌شناختی‌اند (گرگن ۱۹۷۳، ۱۹۹۹). وانمود به اینکه این بحران به پایان رسیده، برای روان‌شناسان مرسوم کاملاً ساده است؛ زیرا اگرچه چنگ انداختن به حبل متینِ پژوهش‌های آزمایشگاهی در برخی گروه‌های آموزشی باقدرت رخ می‌دهد، اما شکایت‌ها و جایگزین‌ها نیز در این رشته، در دیگر نقاط دنیا به‌سرعت در حال افزایش است. مثلاً هم‌اکنون در روان‌شناسی شناختی به همان میزان تحولات مهمی رخ داده است. برای نمونه، می‌توان به پژوهش دربارهٔ گفتمان اشاره کرد که در آن نشان می‌دهند استدلال‌ها و بازیابی‌ها از حافظه، چگونه «در قالب قصه بیان می‌شوند»، و به‌صورتی جمعی عمل می‌کنند (ادواردز و پاتر ۱۹۹۲). نظریهٔ کنش، سنتی دربارهٔ کار است که در شوروی سابق شکوفا شد و بر رویه‌های مادی[1] تمرکز داشت که در آنها فرآیندهای «ذهنی» ایجاد شده و بسط می‌یابند. این نظریه درواقع گفتگوی شناختی را، چنان‌که امروز می‌شناسیم، به اَشکال متعدد اقدام عملی پیوند می‌زند (هپبرن ۲۰۰۳؛ تافین ۲۰۰۴). اگرچه روان‌شناسان شناختی، نمودارها و فلوچارت‌هایی بیانگرِ حافظهٔ کوتاه‌مدت و بلندمدت، و نیز تصاویری پرطمطراق، شبیه به قفسه‌های بایگانی یا یک رایانه از درون سر را به ما ارائه داده‌اند، اما تحلیلگران گفتمان قادرند روایتی متقاعدکننده‌تر از کنش ما هنگام تفکر ارائه کنند. تفکر دربارهٔ شیوه‌هایی که افراد زبان را به‌کار می‌گیرند، در *میانهٔ* آنها رخ می‌دهد. روان‌شناسی مرسوم فرض را بر این می‌گیرد که باید یک مکانیسم شناختی پنهان وجود داشته باشد که کار انجام می‌دهد، از همین رو به‌دنبال چیزی در *درون* می‌گردد. روان‌شناسی انتقادی، درعوض، ما را به تأمل دربارهٔ پیش‌فرض‌های زیربناییِ این رشته فرامی‌خواند، و خاطر نشان می‌سازد که باید چارچوب مسئله را از نو مورد بازنگری قرار دهیم. پرسش اصلی این نیست که «درونِ ذهن چیست؟»، بلکه این است که «ذهن، درونِ چیست؟». فعالیت شناختی ما درون شبکه‌ای از روابط، گفتمان‌ها و اقدامات عملی رخ می‌دهد که آنها را می‌آموزیم، بیان کرده و در مقام نوعِ بشر بازسازی‌شان می‌کنیم؛ و همین شبکه ما را قادر می‌سازد به روش‌های انجام کارهایمان بیندیشیم (لیو ۱۹۸۸).

یکی از مسائل کار انتقادی آن است که در روان‌شناسی دانشگاهی، گفتمانی که برای صحبت، نوشتن و آموختن دربارهٔ تفکر به‌کار می‌گیریم، خود بخشی از یک رویهٔ قدرتمندِ معین برای یادگیری

1. Material

است. در فراگیری دانش روان‌شناسی، همواره به‌سوی اندیشیدن بـه تفکـر، بـه‌مثابـه فعـالیتی ایزولـه و جداافتاده هدایت می‌شوید، و وقتی قرار است دانش روان‌شناختیِ شـما را مـورد ارزیـابی قـرار دهنـد، بازهم اغلب به‌لحاظ فیزیکی جدا از هم قرار می‌گیرید. برای مثال، در امتحانات، شما باید هر آنچـه در سر خود چپانده‌اید را روی کاغذ خالی کنید، و توانایی شما براساس آنچه می‌توانسـتید بنویسـید مـورد قضاوت قرار می‌گیرد؛ اما، همچون آزمایش‌های لابراتواری، این امر به‌طورقطع برخلاف تفکر در دنیای واقعی است. فرآیندهای تفکر و یادآوری درواقـع مربـوط اسـت بـه اینکـه افـراد چطـور راه‌حـل‌هـا و خاطرات‌شان را با دیگران جور می‌کنند، اینکه چطور با دیگران به مذاکره می‌نشینند، اینکه چطور آنچـه را باید با یک مخاطب خیالی در میان بگذارند، تکرار می‌کنند، و نیز اینکه چطور به آنچه پـیش از ایـن گفته‌اند، پاسخ می‌دهند (ادواردز و میدلتون ۱۹۹۰). پدیدهٔ شناخت بیش از آنکه شبیه به زمزمه کردن در تنهایی باشد، با فرآیندهای ارتباطی پیوند دارد.

این بدان معنا نیست که روان‌شناسان انتقادی لزوماً مطالعهٔ شناخت را رد می‌کنند (ویلسـون ۱۹۹۹)، بلکه تأکید آنها بر آن است که هنگام تفکر، همواره پای فـرد دیگـری نیـز در میـان اسـت. شـما فقـط به‌واسطهٔ دو چیز می‌توانید فکر کنید؛ *مکـان‌تـان کـه درون شـبکه‌ای از روابـط قـرار دارد، و الگوهـای گفتمانی که به تصور شما از جهان و از خودتان شکل می‌دهد* (پارکر ۲۰۰۲).

۲. روان‌شناسی انتقادی هر چیزی را به موضوعی سیاسی بدل می‌سازد

خیر. مسئله این نیست که ما روان‌شناسی را سیاسی می‌کنیم بلکه باید گفت روان‌شناسی پیشاپیش امری سیاسی است و این همان چیزی است که روان‌شناسی مرسوم نمی‌خواهد بر آن صحه بگذارد. سیاسـت فقط دربارهٔ رأی دادن در انتخابات نیست؛ روشی که ما به روابط‌مان شـکل مـی‌دهـیم و زنـدگی‌مـان را زندگی می‌کنیم نیز در صمیمانه‌ترین سطح ممکن، پیشاپیش امـری سیاسـی اسـت. از همـین رو، بـرای توجه به «سیاست‌های شخصی» نیازمند کار انتقادی بر روی سکسـوالیته، روان‌شناسـی و قـدرت هسـتیم. پژوهش روی سکسوالیته، شیوه‌هایی را فاش می‌سازد که روان‌شناسی طی آن به‌مثابه امری *رتوریـک* عمـل می‌کند؛ یعنی به‌صورتی گزینشی ایده‌هایی را از پیش‌داوری‌هـای فرهنگـی برمـی‌گیـرد و بـه‌دنبـال ایجـاد تأثیراتی معین بر مخاطبان خود است. برای مثال، اگر یـک برسـاخت‌گـرای اجتمـاعی- انتقـادی بخواهـد تحقیقاتی پیرامون همجنس‌گراییِ زنان انجام دهد، می‌تواند ایـده‌هـای جعلـی آن دربـارهٔ عینیـت را بـرملا سازد، و بر اهداف سیاسی‌ای که این ایده‌ها درواقع در خدمت آن هسـتند، نـور بتابانـد (کیتزینگـر ۱۹۸۷). تاریخ روان‌شناسی همجنس‌گرایی نیز نشان می‌دهـد کـه اَشـکال جـایگزین مباحـث رتوریـک کـه طیـف متنوعی از گرایش‌های جنسی را معتبر می‌دانند، چگونه باید با کنش درآمیزند تا به تغییر منتهی شوند.

همجنس‌گرایی از نظر *دستنامهٔ آماری و تشخیصیِ اختلالات روانی*، وابسته به انجمن روان‌پزشـکی

آمریکا، تا سال ۱۹۷۳، یک اختلال به‌حساب می‌آمد؛ اما پس از تظاهرات‌های مکرر از سوی کنشگران همجنس‌گرا، طی گردهمایی‌های انجمن روان‌پزشکی آمریکا، روان‌پزشکان مجبور شدند رأی به حذف آن از لیست اختلالات روانی صادر کنند. اگرچه گاهی به‌نظر می‌رسد پژوهش‌های بی‌طرفانه تغییراتی در درک ما از روان‌شناسی ایجاد می‌کنند، اما این رویدادها نشان می‌دهند تصور ما از خودمان عمیقاً تحت تأثیر نیروهای سیاسی است. به‌هرحال، باید خاطرنشان کرد که موفقیت ویژهٔ روان‌شناسی همجنس‌گرایی در آمریکا به همراه کنفرانس‌ها، دوره‌ها و ژورنال‌هایش، شبهه‌هایی دربارهٔ آنچه به‌دست آمده ایجاد کرده است (برون ۱۹۸۹)؛ از همین رو، روان‌شناسان انتقادی شیوه‌هایی را مورد وارسی قرار می‌دهند که طی آن سبک‌های زندگی جایگزین نیز، وقتی تلاش می‌کنند احترام به‌دست آورند و با زبان قدرت صحبت کنند، روان‌شناسی‌زده می‌شوند.

پرسش این است که امروزه مردان و زنان همجنس‌گرا *براساس اصطلاحات چه کسانی* دربارهٔ خودشان در روان‌شناسی سخن می‌گویند. مثلاً رتوریک‌های روان‌شناختی انسان‌گرایان لیبرال از «هویت» و «عزت‌نفس» طوری است که گویی تمام مشکلات همجنس‌گرایان باید در سطح روان‌شناختیِ فردی حل شود، و وقتی اینها با موفقیت به‌انجام رسید، آنها سالم و شاد خواهند بود، درست مانند دگرجنس‌گراها. پژوهشگران انتقادیِ این حوزه، بر این باورند که یک استراتژی این است که بر سر میز مذاکره بازگردیم و بپرسیم که «دگرجنس‌گرایی» به چه شیوه‌هایی ممکن است خود نیز یک «مسئله» باشد (کیتزینگر، ویلکینسون و پرکینز ۱۹۹۲) و این استراتژی درواقع فرضیاتی را که ما دربارهٔ خودمان ساخته‌ایم، در سطحی عمیقاً «شخصی» به‌چالش می‌کشد. البته باید خاطر نشان ساخت که از منظر عمل‌گرایانه، دفاع از کار روان‌شناسان همجنس‌گرا، درون یک رشتهٔ متخاصم، دارای اهمیت سیاسی است (کیتزینگر ۱۹۹۹).

درس عمده‌ای که از این موضوع می‌گیریم آن است که ما باید به دستورالعمل‌های سیاسی آنهایی توجه کنیم که از روان‌شناسی بهره می‌برند تا به ما بگویند چه می‌توانیم بکنیم و چه نمی‌توانیم، و نیز آنهایی که ظرفیت‌های ما برای تغییر خودمان را با ارجاع به «مدل‌های روان‌شناختی» تعریف می‌کنند. آن دستورالعمل‌های سیاسی گاهی برخلاف مقاصد پژوهشگران روان‌شناسی عمل می‌کنند، اما آن پژوهشگران خودشان در چارچوب‌های روش‌شناختی و نظری‌ای کار می‌کنند که از نوعی دستورالعمل تلویحاً سیاسی برخوردارند. هر تلاشی برای مشخص کردن روان‌شناسی بنیادین و واقعی ما از انسان به‌مثابه مانعی بر ظرفیت نوع بشر برای تغییر عمل می‌کند؛ اگر آنها [مردمان] آنچه را روان‌شناسان می‌گویند، رد کنند، قادر به تغییر در جامعه و دگرگونی در فرآیندی خواهند بود که نحوهٔ رفتار و تجربهٔ آنها از رفتارشان را تغییر می‌دهد. به همین خاطر است که ما به‌دنبال ایجاد «روان‌شناسی‌های جایگزینی» که وعدهٔ بیان حقیقت را به ما بدهد، نیستیم؛ زیرا باور داریم هر ادعایی مبنی‌بر حقیقت دربارهٔ روان‌شناسی انسان، به‌مثابه یک برنامهٔ سیاسی عمل می‌کند که در افق‌های سیاسی محدودِ به امروز ریشه دارد (پارکر ۲۰۰۳a).

۳. روان‌شناسی انتقادی تنها به تئوری پرداخته و کاری به روش‌شناسی ندارد

خیر، برعکس، روان‌شناسی انتقادی روش‌شناسی را بسیار جدی می‌گیرد، زیرا «روش» اغلب تنها چیزی است که روان‌شناسی را یکپارچه نگاه می‌دارد (رز ۱۹۸۵). پرسش دربارهٔ «روش» درواقع راهی برای پرسش دربارهٔ روان‌شناسی است (پارکر ۲۰۰۵). این یکی از دلایلی است که برخی روان‌شناسان انتقادی به تحلیل گفتمان علاقه دارند، زیرا روش‌شناسی کاملاً متفاوتی است، با تمرکز بر اینکه شیوه‌های زبانی چطور به تجربه و رفتار ساخت می‌دهند (پارکر ۲۰۰۲). یکی از راه‌های درگیر شدن با مسئلهٔ نقش روان‌شناسی، مواجهه با زبان حرفه‌ای روان‌شناسی به‌مثابه یک گفتمان قدرتمند است که در فرهنگ غرب نشر می‌یابد. پژوهش‌های گفتمانی ما را قادر می‌سازند از روان‌شناسی فاصله بگیریم، و با روایت‌های ارائه‌شده توسط روان‌شناسان به‌عنوان یک گفتمان روبه‌رو شویم، نه اینکه آنها را واقعیت‌هایی دربارهٔ رفتار و تجربه ببینیم که چیزهای پذیرفتنی را چونان اموری بدیهی جلوه داده، و کسانی را که با آن منطبق نیستند چونان اموری دارای آسیب بازنمایی می‌کنند (برمن و همکاران ۱۹۹۶). ازاین‌رو، تحلیل گفتمان وقتی افراد را به ایجاد پیوند بین زبان، قدرت و مقاومت تشویق می‌کند، می‌تواند نوعی اقدام‌پژوهی به‌حساب آید. به هرحال، ما باید هنگام کار با این رویکرد روی مسائل، به تأملات روش‌شناختی لازم بپردازیم؛ مثلاً توجه داشته باشید که تمرکز بر زبان چگونه می‌تواند افراد را از ابعاد مادی‌تر فشارِ ناشی از سرکوب و کنش‌های سیاسی دور سازد (پارکر ۲۰۰۳b).

از میان گزینه‌های روش‌شناختی، رویکردهای مبتنی‌بر روایت[1]، نسبت به مطالعات تحلیل گفتمان، پیوند مستقیم‌تری بین زبان و تجربه برقرار می‌سازند؛ زیرا افراد به هنگام صحبت، کلمات‌شان را به‌طور شهودی درون سلسله‌ای از یک روایت سازمان می‌دهند، نه اینکه آنها را به‌سادگی در قالب قطعه‌هایی از «خزانهٔ حافظه» یا «گفتمان‌هایی»[2] قرار دهند که مورد علاقهٔ تحلیل‌گران گفتمان است. امروزه یک جنبش سیاسی وجود دارد که از مباحث نظری دربارهٔ کارکرد هویت در روایت الهام گرفته؛ درنتیجه فرصتی فراهم آمده برای تمرکز بر اینکه چطور قصه‌هایی که دربارهٔ خودمان می‌گوییم، تاریخ‌هایی شخصی به‌حساب می‌آیند که از تأمل بر خصوصیات عجیب‌وغریب «روان‌شناختی» بی‌نیازند (فراش ۲۰۰۲). وقتی ما روایت متفاوتی از اینکه چه کسی هستیم می‌سازیم، می‌توانیم فضایی جدید برای چالش با دسته‌بندی‌هایی باز کنیم که جریان قدرت با استفاده از آنها ما را در جای معینی قرار می‌دهد؛ برای مثال نظریه و سیاست‌های کوئیر[3] نشان داده‌اند که چطور ارائهٔ روایت‌های دگرجنس‌گرایانهٔ ما از خودمان می‌توانند به کنش‌هایی تبدیل شوند، به‌گونه‌ای که افراد در مقوله‌های «نرمال»/«همجنس‌گرا» گیر نیفتند.

1. Narrative approach
2. discourses
3. queer

بااین‌همه، ما نمی‌توانیم ادعای ارائه‌شده برای این روش‌شناسی را بدیهی بپنداریم، و این ادعا که هویت حقیقتاً تأثیری از یک روایت است، کار را برای کسانی که می‌خواهند بر این امر اصرار بورزند که هویت «واقعی»شان را به‌عنوان عضوی از یک اجتماع خاص پیدا کرده‌اند، دشوارتر می‌سازد. در روان‌شناسی انتقادی کار روی ظرفیت‌های هر رویکرد جدیدی ضروری است، اما تأمل بر محدودیت‌هایی که ممکن است هرکدام پس از فراگیر شدن در رشته ایجاد کنند نیز لازم است. تقریباً به همین نحو، می‌توانیم قوم‌نگاری را اصلاح‌گر خوبی، هم برای روان‌شناسی مرسوم و هم برای روان‌شناسی روایتی بدانیم؛ زیرا از این ظرفیت برخوردار است که اعضای یک اجتماع را قادر سازد تا روش‌هایی را به‌پرسش بکشند که طی آن روش‌ها مجبورند هویتی معین در پیش گیرند یا به دوست داشتن آن اذعان کنند. پژوهش قوم‌نگارانه با تمرکز بر فرآیندهایی مانند ادخال در گروه (بهره‌مندسازی)[1]، اخراج از گروه (محروم‌سازی)[2] و قدرت می‌تواند به نوعی اقدام‌پژوهی بدل شود؛ یعنی پژوهشی که صراحتاً و به‌وضوح در پی تغییر دنیا حین مطالعهٔ آن است. اقدام‌پژوهی از تلاش برای «بی‌طرفی» و «عینی بودن» گسسته، و هدفش تغییر شکلِ روابط اجتماعی و تشویق افراد به تأملی انتقادی بر دانشی است که متخصصان دربارهٔ آنها ارائه می‌دهند (گودلی و پارکر ۲۰۰۰). اما در این مورد هم، اگر بخواهیم منطق بازاندیشانهٔ رویکرد انتقادی را جدی‌تر بگیریم، شکلی از قوم‌نگاری که مستقیماً افراد را به‌عنوان همکاران پژوهش درگیرِ در کار نکند، هنوز دیدگاه‌های یک فرد «بیرونی» را منعکس می‌سازد که دیگران را مشاهده کرده و دربارهٔشان نظر می‌دهد. از همین رو، برخی روان‌شناسان انتقادی دوباره از مصاحبه به‌عنوان روش‌شناسی استفاده می‌کنند؛ به‌عنوان راهی برای گردآوری روایت‌ها و ایجاد پیوندهای مستقیم‌تری با تجربه (برای بحث بیشتر دربارهٔ این رویکرد ن.ک پارکر ۲۰۰۵).

اما این رویکرد نیز همچون دیگر روش‌شناسی‌ها، تحت چارچوب التزام به تولید محصولی دانشگاهی است. فقط وقتی می‌توانیم از این چارچوب‌های کار دانشگاهی فاصله بگیریم و با بیرون رفتن از آن به نتایج ثمربخش‌تری دست یابیم که به نقد سیاسی رشته روان‌شناسی به‌مثابه بخشی از دستگاه کنترل و انفرادی‌سازی تحت حاکمیتِ سرمایه‌داری بپردازیم. با همهٔ اینها، اگرچه بسیاری از ما اقدام‌پژوهی را دوست داریم، اما آن را یک «روش» نمی‌دانیم. تمام پژوهش‌ها، کنش‌هایی هستند که در خدمت قدرت قرار دارند، یا علیه آن اقدام می‌کنند (پریللتنسکی و نلسون ۲۰۰۲). ازاین‌رو افراد می‌توانند از مشارکت در هر پروژهٔ قدرت‌افزایی و توانمندسازی که احتمالِ تضعیف بیشترشان را به‌دنبال دارد و تنها به دانشگاهیان سود می‌رساند، خودداری کنند (کوک و کوتاری ۲۰۰۱). مسئلهٔ بخش اعظمی از روان‌شناسی مرسوم آن است که یا عمداً همه‌چیز را آن‌گونه که هست رها می‌کند- یعنی

1. Inclusion
2. Exclusion